منادی بقا از عرش عما ندا فرمود که ای منتظران وادی صبر و وفا و ای عاشقان هوای قرب و بقا غلام روحانی که در کنائز عصمت ربّانی مستور بود بطراز يزدانی و جمال سبحانی از مشرق صمدانی چون شمس حقيقی و روح قدمی طالع شد و جميع من فی السّموات و الأرض را بقميص هستی و بقا از عوالم نيستی و فنا نجات بخشيد و حيات بخشود و آنکلمه مستوره که ارواح جميع انبيا و اولياء باو معلّق و مربوط بود از مکمن غيب و خفا بعرصه شهود و ظهور جلوه فرمود و چون آنکلمه غيبيّه از عالم هويّه صرفه و احديّه محضه بعوالم ملکيّه تجلّی فرمود نسيم رحمتی از آن تجلّی برخاست که رائحه عصيان از کلّشیء برداشت و خلعت جديد غفران بر هياکل نامتناهی اشيا و انسان در پوشيد و چنان عنايت بديعه احاطه فرمود که جواهر مکنون که در خزائن امکان مخزون بود از نفحه کاف و نون در ظواهر اکوان بجلوه و شهود آمد بقسميکه غيب و شهود در قميصی مجتمع گشتند و سرّ و ظهور در پيراهنی بهم پيوستند نفس عدم بملکوت قدم بر‌آمد و جوهر فنا بر جبروت بقا وارد پس ايعاشقان جمال ذوالجمال و ای والهان هوای قرب ذوالجلال هنگام قرب و وصال است نه موقع ذکر و جدال اگر صادقيد معشوق چون صبح صادق ظاهر و لائح و هويدا است از خود و غير خود بلکه از هستی و نيستی و نور و ظلمت و ذلّت و عزّت از همه بپردازيد و از نقوش و اوهام و خيال دل بر‌ داريد و پاک و مقدّس در اين فضای روحانی و ظلّ تجلّيات قدس صمدانی با قلب نورانی بخراميد ای دوستان خمر باقی جاری و ايمشتاقان جمال جانان بی‌نقاب و حجاب و ای ياران نار سينای عشق در جلوه و لمعان از ثقل حبّ دنيا و توجّه بآن خفيف شده چون طيور منير عرشی در هوای رضوان الهی پرواز کنيد و آهنگ آشيان لايزالی نمائيد و البتّه جان را بی آن قدری نباشد و روانرا بی جانان مقداری نه باری پروانگان يمن سبحان در هر دمی حول سراج دوست جان بازند و از جانان نپردازند هر طيری را اينقدر مقدور نه وَ اللّهُ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ إِلَى صِرَاط عَلِيٍّ عَظِيم کَذَلِکَ نَرُشُّ حِيْنَئذٍ عَلَی أَهْلَ العَمَاءِ مَا يُقَلِّبُهُم إِلَى يَمِينِ البَقَاءِ وَ يُدْخِلُهُمْ إِلَى مَقَامِ الَّذِي کَانَ فِي سَمَاءِ القُدْسِ مَرْفُوعًا.